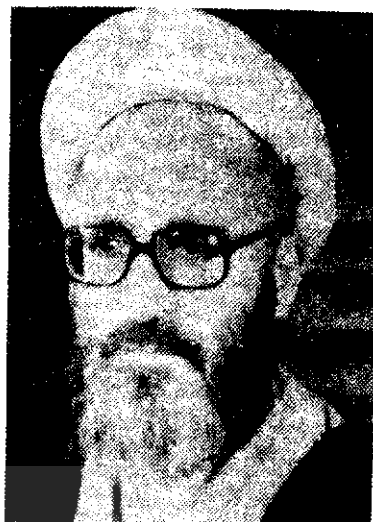


# نقد محترمانه

## حدیث\*

جعفر سبحانی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۱</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جایگاه حدیث

حدیث، مانند قرآن مجید، محترم است. هر دو وحی اند، یا این تفاوت که قرآن، «بلفظه و معناه» وحی است؛ اما حدیث، «بمضمونه دون لفظه» وحی است. آنچه که رسول اکرم درباره دین بفرماید و مربوط به دین باشد، حتماً وحی الهی است و دلیل آن، آیات قرآن

\* این مقاله، متن سخنرانی آیه الله جعفر سبحانی است که در سومین نشست حدیث پژوهی به تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۰ در مدرسه عالی دارالشفاء(قم) ایراد شده است. پاسخ های استاد به پرسش های محققان حاضر در میزگرد(حجج اسلام: سیدحسن اسلامی، رضا مختاری و عبدالهادی مسعودی) نیز در پی می آید.

است که چنان که در آیه صدر سخن آمد، خداوند متعال می فرماید:

این قرآن را برای تو فرو فرستادیم تا برای مردم، آنچه را به سویشان نازل

کرده ایم، توضیح دهی. امید که بیندیشند.

وظیفه تبیین که فراتر از تلاوت است، بر عهده پیامبر(ص) نهاده شده است. پس احادیث پیامبر(ص)، مفسر قرآن مجید است. در عین حالی که قرآن خودش را بیان می کند، حدیث هم تبیان قرآن است:

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ.<sup>۲</sup>

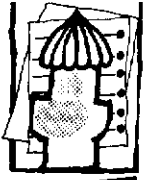
بنابراین، از خود قرآن فهمیده می شود که موقعیت حدیث، همان موقعیت قرآن است و تنها تفاوت این دو، جنبه اعجاز قرآن است.

حدیث، مبین ذکر است و نسبت به مجملات و مطلقات قرآن، حالت بیان کنندگی و روشنگری دارد. کسی در روی زمین، منکر این مسئله نیست و اگر در صدر اسلام کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، این جمله را فقط بر زبان جاری کرد و بدان، اعتقاد قلبی نداشت. دلیل دیگر مدعای فوق، آیه «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ»<sup>۳</sup> است. از این که «کتاب» بر «حکمت» عطف شده است و لازمه عطف، تغایر است و عطف، ظهور در تغایر دارد، پیدا است که این حکمت، غیر کتاب است. لا اقل، پنجاه درصد احتمال می دهیم که حکمت، غیر کتاب است و این حکمت، همان مطلبی است که در حدیث رسول اکرم، منعکس است.

نقد حدیث، انکار مکانت، عظمت و جحیت حدیث نیست. مبین و عدل قرآن بودن (از نظر محتوا)، منافاتی با نقد حدیث ندارد. درست است که حدیث، حکمت است؛ اما نقادی احادیث، برای رسیدن به حکمت واقعی است. اگر صرافانی، طلا یا نقره ای را محک می زند، معنایش این نیست که برای طلا یا نقره ارزشی قائل نیست؛ بلکه این، نشانه ارزشمندی طلا و نقره است و قصد صراف، رسیدن به طلا یا نقره واقعی است.

۲. قیامت، آیه ۱۷ و ۱۹.

۳. بقره، آیه ۲۳۱.



## تدوین حدیث

ما معتقدیم که پیغمبر اکرم، خود، دستور به تدوین حدیث داد و روایاتی که در اوّل کتاب الحدیث النبوی بین الروایة و الدرایة\* گرد آورده ایم، حاکی از دستور پیامبر (ص) درباره تدوین حدیث است. این احادیث، ادّعای برخی را که مدّعی منع تدوین حدیث از سوی پیامبرند، نفی می کند.

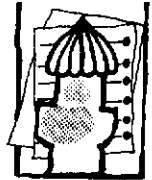
عبدالله بن عمر، خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: «من نوشته هایی از شما دارم؛ ولی برخی از اصحاب، مرا از نوشتن حدیث، باز می دارند و می گویند که پیامبر (ص) بشر است و بشر، حالات مختلفی دارد؛ گاهی رضایت دارد و گاهی خشمگین است. ممکن است این آثار روانی در بیانش اثر بگذارد». پیامبر اکرم به او فرمود:

أکتب، فوالذی نفسی بیده لایخرج من فی الآحق.<sup>۴</sup>

ما با توجه به چنین روایاتی که نشان می دهد تدوین حدیث، مورد عنایت پیامبر (ص) بود، در مقدمه کتاب، ثابت کردیم که برخلاف اعتقاد قائلان به نظریه منع تدوین توسط پیامبر اکرم، ایشان صحابیانی را به جمع آوری، کتابت و تدوین احادیث، تشویق و ترغیب می نمود. شاهد این ادّعا، نامه های رسول خداست. حدود ۲۱۶ نامه، به علاوه موثقی، عهود، قراردادهای و احادیثی که مربوط به فرائض و زکات اموال است، همه به دستور پیامبر (ص) نوشته شده اند و برای شیوخ قبایل و شخصیت های بزرگ آن روز، ارسال شده اند. معنای منع و نهی از تدوین حدیث، این است که مردم، آنچه را که پیامبر (ص) نوشته است، از بین ببرند، در حالی که آنها در حال حاضر در اختیار ماست. چگونه ممکن است ایشان، آن همه نامه و موثقی را که در محتوا حدیث اند، پخش کند و به اصحاب بگوید شما جمع نکنید و اینها را رها کنید؟!۴

\* چاپ قم: مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۹ق/۱۳۷۷ش، ص ۷۲۴.

۴. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۱۷۶ (ح ۳۶۴۶)؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۶؛ المصنّف، عبدالرزاق بن همام، ج ۶، ص ۲۲۹.



روایاتی در صحاح و مسانید ذکر شده است که حاکی از عنایت پیامبر اسلام به تدوین حدیث است. گذشته از صحاح و مسانید، امیر مؤمنان (ع) صحیفه‌ای داشته است که امام صادق (ع) درباره آن می‌فرماید: طوله سبعون ذراعاً.<sup>۵</sup>

این صحیفه - مانند بیاض‌های سابق که پیچیده می‌شد-، مدمج بوده است و در آن، همه چیز، حتی «أرش الخدش» نیز بیان شده بود.

اگر تدوین حدیث حرام بود، هرگز امیر مؤمنان (ع) در زمان حیات رسول اکرم، این کتاب را نمی‌نوشت. خوشبختانه - هر چند عین این کتاب در اختیار ما نیست - برخی از مواد کتاب، به صورت‌های مختلف، در اختیار ماست و شیخ حرّ عاملی، شیخ کلینی و شیخ طوسی، بخش‌هایی از این کتاب را نقل کرده‌اند.

از این جا معلوم می‌شود که تدوین حدیث، مورد رضایت پیامبر (ص) بوده است. اگر می‌بینیم تدوین، به شکل کامل انجام نگرفته است، علل دیگری دارد و کسان دیگری بودند که مانع از تحقق این خواسته پیامبر (ص) می‌شدند. مثلاً پیامبر (ص) می‌فرماید: «برای من، قلم و دوات بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید»،<sup>۶</sup> اصرار هم می‌کند، ولی اجابت نمی‌کنند.

### انگیزه منع تدوین

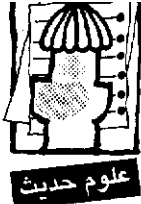
پس از رحلت رسول خدا، تدوین حدیث ممنوع شد. برخی از متأخران، علت منع را نصّ پیامبر (ص) می‌دانند. در این دوره که علی رغم منع، عدّه‌ای جسته و گریخته به نوشتن احادیث روی می‌آوردند، خلفا کراراً می‌گفتند: «أقلّوا الروایة عن رسول الله» و عمر بن خطاب می‌گفت: «جرّدوا القرآن عن الروایة».

بنابراین، هر بلایی که بر سر تدوین حدیث آمد، مربوط به عصر رسول خدا نبود؛

۵. الارشاد، المفید، ج ۲، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۸.

۶. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۷۷؛ المصنّف،

ج ۱۰، ص ۳۶۱؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۵.



بلکه ایشان بر نوشتن، اصرار داشت. مثلاً پس از فتح مکه، شخصی خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: «یا رسول الله! این خطبه را برای من بنویسید». پیامبر (ص) نیز دستور داد خطبه را برای آن شخص نوشتند.

گاهی گفته می‌شود که انگیزه منع، این بوده است که مردم، با روی آوردن به حدیث، از قرآن باز می‌ماندند. در جواب باید گفت که تجربه، خلاف این ادعا را ثابت کرده است و با وجود این که از قرن دوم، تدوین حدیث شروع شد، ولی مسلمانان از قرآن باز نماندند. عده‌ای نیز علت منع را احتمال آمیخته شدن حدیث با قرآن دانسته‌اند. این هم عذری نابخشودنی است و معنایش انکار اعجاز قرآن است. این تفسیر، دفع فاسد به افسد است. قرآن، درّی شاهوار است و در هر کلامی باشد، خود را می‌نمایاند. در نهج البلاغه‌ی مولا که از نظر فصاحت و بلاغت، در درجه عالی است، آیات قرآنی، خود را مانند درّ شاهوار نشان می‌دهند. گاهی نیز کمبود کاتب را به عنوان دلیل بر می‌شمارند. اینها عذرهایی نابخشودنی است. در آن زمان، اقلّ هفده کاتب وجود داشت؛ زیرا تاریخ، هفده کاتب وحی را معرفی کرده است.

پس از رحلت پیامبر (ص)، به بهانه مطالعه و بررسی احادیث ایشان، همه مکتوبات را جمع‌آوری کرده، در یک جا آتش زدند. دلائل و اسبابی که برای منع ذکر کرده‌اند، همه، علل بعد از وقوع است و علت واقعی نیست. ما علل واقعی منع تدوین را در آن کتاب، به همراه شواهد تاریخی نوشته‌ایم.

### نقد حدیث

بعد از آن که احادیث تدوین گردید، تحیر و تعجب همه را فراگرفت. اگر مجموعه احادیث را به مخروطی تشبیه کنیم و قاعده آن مخروط، عصر پیامبر (ص) باشد، باید هرچه زمان می‌گذرد، مانند چشمه‌ای که هر چه از آن دور می‌شویم، آبش به دلیل شاخه شاخه شدن کم می‌شود، صدور احادیث نیز کم شود؛ اما آنچه واقع شده، عکس آن است؛ یعنی هرچه به عصر رسول خدا نزدیک می‌شویم، احادیث کمتر است.

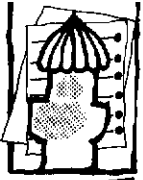
احادیثی که امیر مؤمنان (ع) نقل کرده است، حدود پانصد حدیث است و از عمر بن خطاب، چهل و دو حدیث و از ابوبکر، کمی بیشتر، شنیده شده است. هر چه به عصر رسول خدا نزدیک تر می شویم، احادیث کمتر است و هر چه دورتر می شویم، نقل احادیث افزون تر است؛ به طوری که مثلاً احمد بن حنبل، در قاعده مخروط قرار گرفته است و رسول خدا در رأس آن! بجز ابوهریره که از او حدود پنج هزار روایت ثبت شده است، از دیگر اصحاب، کمتر حدیث روایت شده است.

مسلمانان، با توجه بدین امور، دریافتند که موضوعاتی در این احادیث وجود دارد. لذا علما و محققان هر دو طایفه و فرقه (شیعه و سنی)، آستین بالا زدند و به نقد و تمحیص سنت و بازشناسی صحیح از سقیم و موضوع پرداختند.

تا سال ۱۰۱ هجری، نوشتن احادیث ممنوع بود و در آن سال، عمر بن عبدالعزیز، ممنوعیت آن را لغو کرد. با این حال، چون حالت تقدسی نسبت به نوشتن حدیث به وجود آمده بود و نوشتن حدیث، کاری زشت تلقی می گردید، لذا رفع منع، با استقبال مواجه نگردید.

در عصر منصور دوانیقی (۱۴۳ق)، نهضتی عمومی برای نوشتن حدیث، برپا شد. حدیثی که یک قرن و نیم نوشته نشود، قهراً بازیچه دست دنیاگرایان و بازیگران خواهد شد و آنان، احادیث رسول خدا را با اکاذیب خود، مخلوط خواهند کرد. پس تنقیح احادیث، ضروری به نظر رسید.

علمای اسلام، برای تنقیح احادیث، راه هایی را برگزیدند. قدم اول را بخاری (۱۹۶-۲۵۶ق) و مسلم (۲۰۶-۲۶۱ق) برداشتند. آنها صحیحین را تدوین کردند. صحیح، به حدیثی می گویند که اولاً راوی اش «معدّل بعدلین» باشد؛ یعنی هر راوی را دو عادل، تأیید کنند؛ ثانیاً راوی استاد، با شاگرد، هم عصر باشند؛ ثالثاً نقل آن، ثابت شود. شرط آخر را بخاری افزوده است و مسلم، آن را لحاظ نکرده است. این دو، با این قیود، به جمع آوری احادیث همت گماردند. در نتیجه، بخاری چهار هزار حدیث و مسلم شش هزار حدیث را گردآوری کردند. این دو، اولین قدم را برداشتند؛ ولی پیداست که



تمامی شش هزار حدیث، نمی تواند صحیح باشد.

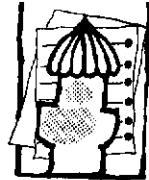
در قدم دوم، رجال حدیث تنظیم شد و روایات، طبقه بندی شده، ثقة و غیر ثقة از هم باز شناخته شدند و کتاب های فراوانی که حاکی از نظر اهل سنت در رجال بود، نوشته شد. بخاری هم کتابی در رجال به نام **التاریخ** نوشت.

این قدم ها در عین حال که بسیار مؤثر بودند، اما کافی نبودند. در قرن ششم، ابن جوزی (۵۱۰-۵۹۶ق) ابتکاری انجام داد و موضوعات را جمع کرد و کتابی در چند جلد، به نام **الموضوعات** نوشت. پس از او، ابن شیوه دنبال شد و سخاوی (م ۹۰۵ق) هم کتابی درباره موضوعات نوشت و نام **المقاصد الحسنة فی الاحادیث المشتهرة علی الالسنة** را بر آن نهاد. سیوطی، ابن شیوه را ادامه داد و کتاب **الثالثی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة** را نگاشت.

علمای اهل سنت، به این کتب اکتفا نکردند و این راه را ادامه دادند. حدود پنجاه، شصت سال است که سلفی ها عنایت بیشتری نسبت به احادیث و رجال حدیث پیدا کرده اند. ناصرالدین آلبانی، استاد حدیث عامه، بر چهار کتاب از شش کتاب اصلی ایشان دست گذاشته و آنها را مورد بررسی قرار داده است، ولی به صحیح بخاری و صحیح مسلم نپرداخته است. از نظر وی (مانند بقیه علمای اهل سنت)، صحیحین، غیر قابل خدشه اند؛ اما چهار کتاب دیگر را - که به اشتباه، اسم صحیح بر آنها اطلاق می شود و در واقع به خاطر حجم بالای احادیث فقهی، سنن هستند - مورد نقادی قرار داده است. وی، ضعاف نسایی را در یک جلد، صحاح نسایی را در یک جلد، ضعاف ابوداود را در یک جلد و صحاح او را در یک جلد دیگر، جای داده است و همین روش را در مورد دو کتاب دیگر، عملی ساخته است و هشت کتاب از لابه لای این چهار سنن، درآورده است.

### نقد نقد حدیث

این گونه زحمات و خدمات اهل سنت، از نظر خودشان مشکور است؛ اما آن هدف عالی که نقادی واقعی حدیث است، محقق نشده است و دلیل آن این است که: **اولاً اهل سنت**،



حاضر نیستند نسبت به صحیح بخاری و صحیح مسلم ابدأ خدشه ای وارد شود. گویا اینها را از سرب ریخته اند و همان طور که سرب، خدشه بردار نیست، اینها هم چنین اند. لنین هم می گفت که «دیالکتیک» را از سرب ریخته اند و خراش بردار نیست؛ اما تاریخ، اثبات کرد که نه تنها خراش بردار است، بلکه قابل انحلال هم هست.

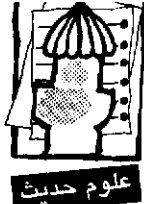
اهل سنت نسبت به این دو کتاب (صحیح مسلم و بخاری)، هیچ گاه انتقاد نمی کنند و آنها را مورد نقّادی قرار نمی دهند. این خود، مشکلی است. مگر جناب مسلم یا جناب بخاری، معصوم بوده اند که واقعاً بتوانند حقایق را از اوهام جدا کنند و هیچ اشتباهی نکنند؟! در بیان ضعف بخاری، همین بس که او از امام صادق (ع) یک روایت هم ندارد؛ ولی از مرجئه و خوارج، روایت نقل نموده است. بنابراین، این دو کتاب، نباید عدل قرآن باشند.

اهل سنت می گویند «صحیح البخاری، کله صحیح». باید گفت اینها صحیح اند، به معنای این که روایانشان ثقه است و دو عادل، آنها را تصدیق کرده اند؛ اما صحیح به این معنا که حتماً کلام پیامبر (ص) هستند و اشتباهی در آنها رخ نداده است، نیستند. پس این تعبیر در مورد صحیح بخاری، درست نیست؛ هر چند اگر سکفیان از این مطلب آگاه شوند، گوینده را به ارتداد و اعراض از سنت، متهم می کنند و او را از زنداقه برمی شمارند. آنها یکی از جرم های شیعه را عدم نقل از صحیح مسلم و بخاری می دانند.

محور ما بخاری و مسلم نیستند. محور، رسول خداست. حالا یکی از بخاری و مسلم، روایت اخذ می کند و دیگری از منبعی دیگر. مافوق نقد دانستن صحیح بخاری یا مسلم، درست نیست؛ به دلیل این که در این دو کتاب، روایات فراوانی یافت می شود که مخالف کتاب، سنت قطعی، عقل، تاریخ صحیح و اجماع مسلمین است.

یکی دیگر از اشکالاتی که بر عامه وارد است، این است که آنان، در کتب رجال خود، تابعیان را به نقد می کشند و در این زمینه، از خود سعه صدر نشان می دهند؛ «فاذا بلغ الکلام الی الصحابة»، قلم را سر بشکست. آنان، ابدأ حاضر نیستند کلمه ای راجع به ضعف صحابیان بگویند و آنها را مورد نقد قرار دهند. گویی حدود ده هزار صحابی که پیامبر (ص)، طبق نقل تاریخ، داشته است و حدود شش هزار نفر که وجودشان مسجل





است، «خلقوا من نور» و «كأنهم معصومون!». هیچ کس حق ندارد به اصحاب، حرفی به سنگینی یک برگ گل بزند.

این موضوع، یکی از اسبابی است که جلوی تحقیق را گرفته است. با این که اینها حاضر نیستند مطلبی درباره اصحاب گفته شود، ولی ده ها روایت ارتداد را در حق اصحاب، نقل می کنند. در صحیح البخاری (ج ۹، کتاب الفتن، ص ۴۱) روایت ارتداد صحابیان بعد از رسول خدا نقل شده است. این، تناقضی آشکار است که از طرفی درباره صحابیان سخن نگوییم و در عین حال، روایت ارتداد آنها را بخاری، مسلم و ابن اثیر، نقل کنند.

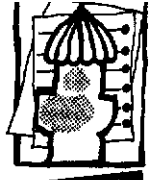
### علل تدوین کتاب الحدیث النبوی بین الروایة والدراية

یکی از مشکلات عصر ما، عدم نقادی کتب بخاری و مسلم است. عدم تنقیح احادیث این کتاب ها، اسباب نگارش کتاب ارتداد آمیز آیات شیطانی را فراهم آورد و سلمان رشدی، با الهام از روایات ساقط شده و بزرگ نمایی آنها، این کتاب را به رشته تحریر درآورد.

اهل سنت، در بررسی حدیث، فقط اسناد را مورد نقادی قرار می دهند و اصلاً در محتوا وارد نمی شوند. سند که درست شد، حدیث را صحیح می دانند، هر چند که با قرآن، ضدیت داشته باشد و ضد سنت متواتر، عقل یا تاریخ قطعی باشد. البته نباید انصاف را فرو گذاشت که گاهی نیز اشکال وارد می کنند؛ مثلاً ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، متعرض شد و روایات از نظر مذکور می شود؛ ولی چون روایت از بخاری است، خیلی زود عبور می کند.

ما در کتاب الحدیث بین الروایة والدراية\*، باب نقد احادیث را بر روی اهل فن و کسانی که علاقه مندند مکان و جایگاه والای حدیث حفظ شود، باز کردیم و این کتاب را به عنوان یک نمونه و ارائه یک روش نوشتیم، به امید آن که دیگران، آن را پی بگیرند. البته، من مبتکر این روش نیستم؛ بلکه مرحوم آیه الله شیخ الشریعة اصفهانی - که استاد پدر من بوده است - در کتاب خطی القول المصراح فی نقد الصحاح - که در اختیار ماست - این

\* معرفی اجمالی این کتاب، در فصل نامه علوم حدیث، شماره ۱۱، ص ۱۷۳-۱۷۹ آمده است.



شیوه را نشان داده و به صورت مختصر (حدود ۶۰ صفحه) به نقد بخاری پرداخته است. این کتاب، خطی است و تاکنون چاپ نشده است.

بعد از ایشان، مرحوم آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، کتابی به نام ابوهریره تألیف کرد و روایات ابوهریره را پس از جمع آوری، نقادی کرد. اخیراً هم اخوان المسلمین، کتابی در این باره به نام الحدیث النبوی بین اهل النقل و الفهم، منتشر ساخته اند که حدود یکصد صفحه است و همان خط سابق را ادامه داده اند.

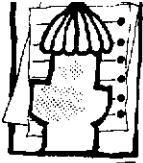
### روش نگارش کتاب

تلاش این بزرگان و اساتید، ما را واداشت تا در خلال کارهای تحصیلی، به این موضوع نیز روی بیاوریم. در این کتاب، کوشش شده است که مجموع اطلاعات صحاح و مسانید، در یک جا جمع شوند و در بررسی روایات، به یک راوی یا یک کتاب، اکتفا نشود. برای شروع کار، چهل راوی را - که از صحابیان رسول خدا بوده اند - براساس تاریخ وفات آنان، انتخاب کردیم. اوکین فردی که انتخاب شد، در سال هجدهم هجری فوت کرده است و نزدیک ترین فرد به عصر رسول خداست. این چهل صحابی، اغلب «کثیر الروایة» هستند.

در این کتاب، به شرح زندگی، خدمات، مراتب تقوا و علم روات - آن گونه که در کتب رجال است - پرداخته شده است و ما بدون توجه به شیعه بودن خودمان، روات را آن چنان که تاریخ معرفی کرده است - به شرطی که قرائنی بر کذبشان نباشد -، معرفی نموده ایم و روایاتی را که آنها نقل کرده اند و از جهت سند، دارای برجستگی است و روح اسلام، محتوای آن را تأیید می کند، آورده ایم. پس از نقل روایاتی که اسنادشان قوی است، نوبت به روایات سقیم می رسد. مقیاس در بررسی روایات سقیم، پنج چیز است:

۱. قرآن،

۲. سنت متواتر،



۳. عقل،

۴. تاریخ،

۵. اجماع امت مسلمان.

ما در این کار، از کلام امام صادق (ع) الهام گرفتیم که دربارهٔ احادیث منسوب به پیامبر (ص) و ائمه (ع) فرمودند:

... اعرضه علی کتاب الله.<sup>۷</sup>

... آن را بر قرآن عرضه کن.

و در روایات دیگر آمده است: «... علی سنّة رسول الله».<sup>۸</sup>

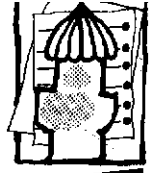
ما روایات آن کتب را بر قرآن عرضه کردیم. اگر مخالف صریح قرآن بود، نقادی کردیم و اگر مخالف سنت متواتر رسول خدا - که همه قبول دارند - بود، نپذیرفتیم. در مرحلهٔ بعد، روایات، بر عقل فطری (نه عقل فلسفی که مورد پذیرش همه نیست) عرضه شده است. همه جهانیان، عقل فطری را می‌پذیرند. خود قرآن، به فطرت دعوت می‌کند. عقل افریقایی، آسیایی و اروپایی، در مسائل عقل فطری مشترک است؛ هر چند که در مسئله حسن و قبح عقلی با هم اختلاف دارند.

بعد به مسئله تاریخ رسیدیم. هر چند که در حوزه علمیه، عنایت به تاریخ و بعضی از شاخه‌های علمی کمتر است؛ اما تاریخ صحیح، برای ما گنجی گران بهاست. تاریخ هم در بین همه مسلمانان، مسلمانی دارد که مورد پذیرش همهٔ ایشان است. بنابراین، اگر روایاتی با تاریخ صحیح تطبیق نکند، مورد نقد قرار می‌گیرد.

آخرین تیری که در ترکش داریم، اجماع و اتفاق امت است. یک سری مسائل فقهی داریم که در میان امت اسلام، مسلم است و اگر روایتی برخلاف اتفاق مسلمانان باشد - هر چند صحاح و مسانید، آن را نقل کرده باشند -، از نظر ما باطل است.

۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵ و ج ۵۰، ص ۸۰.

۸. اختیار معرفة الرجال، ص ۲۴۲ (ج ۱، ۴۰۱).



نمونه هایی را از نقّادی های پنجگانه ، یادآور می شویم :

أخرج مسلم عن عمر بن الخطاب عن النبي (ص) قال : الميت يعذب في قبره بما تنح عليه.<sup>۹</sup>

این حدیث ، با قرآن تطبیق نمی کند . اگر خواهر یا برادرِ مرده ای در کنار قبرش نوحه سرایی کند ، این نوحه سرایی اگر حرام باشد ، -البته اگر حرام باشد- چه ارتباطی با میت (خواه کافر باشد ، خواه مسلمان) دارد؟!

در بعضی از روایات ، گفته اند که پیامبر اکرم ، این جمله را دربارهٔ میت کافر فرموده است . باز همان اشکال باقی است و قرآن ، این محتوا را نمی پذیرد؛ زیرا می فرماید :

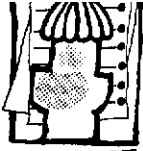
ولا تزر وازرةٌ وزرٍ اخرى وان تدعُ مثقلةً إلى حملها لا يُحْمَلُ منه شيءٌ ولو كان ذا قبری ...<sup>۱۰</sup>

هیچ کس نباید بار کسی را بپذیرد . این فرد ، به هر گناه یا ثوابی اسیر خاک است ، حالا اگر یک نفر در کنار قبرش ناله کند (به حق یا بر باطل) ، چه ارتباطی به او دارد؟ این روایت ، در هر دو صحیح ، آمده است .

در بخش سنت هم سنت های قطعی وجود دارد . یکی از آن سنت های قطعی که همه فقها بدان اعتقاد دارند ، تقدّم «خطبتین» بر نماز جمعه است . در عین حال ، نقل شده است که روزی عبدالله بن زبیر ، عکس این سنت عمل کرد و نماز را بر خطبتین ، مقدم نمود . وقتی که به او اعتراض شد ، حدیثی از رسول اکرم نقل کرد که «کلتاهما سنة الله وسنة رسول الله» . ما می بینیم که سنت ، برعکس است و حتی یک فقیه هم از فقهای اهل سنت ، بر جواز تقدّم نماز بر خطبه ، فتوا نداده است . بعد معلوم می شود که این آقا وقتی که با حجاج مشغول جنگ بوده ، در تنگنا قرار گرفته و مصالح ، ایجاب کرده است که نماز را بر

۹ . صحیح البخاری ، ج ۲ ، ص ۸۲ ، صحیح مسلم ، ج ۳ ، ص ۴۱ ؛ مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۵۰ و ۵۱ .

۱۰ . فاطر ، آیه ۱۸ .



خطبتین مقدم کند تا مردم جمع شوند و او سخن خود را بگوید.

البته ناگفته نماند که ما در تمام موارد، گناه را برگردن اصحاب نمی گذاریم و گناه را متوجه یک نفر نمی کنیم، «الّا ما شدّ و ندر»، که قرائن، حاکی است که اشتباه صحابیان است. قبل از بیان نمونه ای از قسمت عرضه بر «عقل حسیب»، متذکر می شویم که عقل حسیب، همانی است که همه نوع بشر و مسلمانان آن را می پذیرند و خدا نیز با عقل فطری بر بشر، استدلال می کند. حالا متاسفانه، سلفی ها خیلی اصرار دارند که عقل را از حجیت بیندازند. ناصرالدین آلبانی در کتابش می گوید که تمام روایات درباره عقل را جستجو کرده است، همه آنها موضوع است.

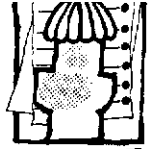
مانمی گوئیم عقل فلسفی، عقل کلامی، عقل اشعری، عقل امامی؛ بلکه آن عقلی منظور است که ابن تیمیه به آن «العقل الحسیب» می گوید و آن را حجّت می داند. عرضه بر تاریخ نیز یکی از راه های شناخت حدیث سقیم است. ما تاریخ صحیح (نه تاریخ به اصطلاح متأخران) را مقیاس صحّت و سقم حدیث می دانیم؛ یعنی تاریخی که مسلمین در سلسله اعصار، نقل کرده اند.

أخرج مسلم فی صحیحہ فی فضائل الصحابة عن ابن عباس: كان المسلمون لا ينظرون الى أبي سفيان ولا يقاتلونه، فقال للنبي: يا نبي الله! ثلاث أعطينهنّ.. قال: «نعم». قال: إنّ أحسن العرب وأجمله أمّ حبيبة، أزوجهها. قال: «نعم». قال: ومعاوية تجعله كاتباً بين يديك. قال: «نعم». قال: تؤمرني حتى تقاتل الكفار كما كنت أقاتل المسلمين. قال: «نعم».<sup>۱۱</sup>

پیامبر (ص) اینها را پذیرفت؛ او دخترش را به پیامبر (ص) داد و حضرت، معاویه را کاتب خویش کرد و خود ابوسفیان، فرمانده لشکر شد و در میان مسلمین، جایگاه والایی پیدا کرد.

این حدیث، با کمال صحّت سند، با تاریخ قطعی مخالف است و پیامبر (ص)، امّ حبیبه را در مکه به ازدواج یکی از مسلمانان درآورد. آن دو به همراه مهاجران به حبشه

۱۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱.



هجرت کردند. هنگامی که شوهرش (عبیدالله جحش) نصرانی شد، به مدینه آمد و قبل از فتح مکه (مانند برخی دیگر از زنان بی سرپرست) به ازدواج پیامبر (ص) درآمد. پیداست که این نقل، از جهت تاریخی نمی تواند درست باشد. ابن هشام می گوید: قبل از فتح مکه، موقعی که بین بنی بکر و خزاعه اختلاف پیدا شد، ابوسفیان به مدینه آمد و به خانه ام حبیبه (دخترش) که همسر رسول خدا بود، وارد شد. ام حبیبه گفت: «روی این فرش، یا پوست منشین؟ چون این، مال پیغمبر است». تاریخ قطعی، نمونه هایی از این دست، زیاد دارد. اگر ما ببینیم که نقل با تاریخ قطعی مخالف است، مسلماً آن را کنار می گذاریم. به عنوان آخرین مثال، از نقل مخالف اجماع نیز موردی را ذکر می کنیم. روزی که همه روزه بودند، شخصی می گوید که ابو طلحه گفت:

ناولونی من هذا البرد أو البرد، فجعل ياكل وهو صائم وذلك في رمضان، فقلت:

أناكل وأنت صائم، فقال: إنما هو برد نزل من السماء تطهر به بطوننا فإنه ليس

بطعام ولا بشراب فاتيت رسول الله فأخبرته بذلك، فقال: خذها من عمك. ۱۲

بنابراین، اگر روزه داری به اندازه یک کیلو تگرگ بخورد و شکم او مملو از آب شود، روزه اش شکسته نیست! هر چند طحاوی در مشکل الآثار، سعی می کند تا مجوزی برای این کار درست کند؛ ولی با اجماع مسلمین، منافات دارد. پس مورد قبول نیست.

ما معتقدیم که اگر اهل سنت، در کنار زحماتی که کشیده اند و امثال صحیحین را جمع آوری نموده، رجال را تنظیم نموده و موضوعات را مشخص کرده اند، به نقد محتوایی احادیث هم پردازند، زحمات آنها به ثمر می نشیند.

همچنین از محققان عالی مقام اسلامی می خواهیم که روایات ما را از این مسائل مشکل زانجات بدهند. ما در این کتاب، راهی گشوده ایم که احتیاج به رهرو دارد. ان شاء الله دوستان، آن را به اتمام برسانند.

۱۲. مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۱۵ (ح ۱۴۲۴)؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۶۰۲ (ح ۲۴۳۳۹).



## پرسش و پاسخ درباره کتاب الحدیث النبوی بین الروایة والدراية

● چرا در بررسی و نقد احادیث، از علم قطعی یاد نکرده اید؟ همان طور که عقل، راهنمای خوبی برای ارزیابی سره از ناسره حدیث است، علم قطعی و یافته های نوین علم و دانش روز، می تواند زمینه مناسبی برای ارزیابی و نقد جدی حدیث باشد.

اولاً این جانب از نظر مسائل علم تجربی، در آن پایه نیستم که مسئله را دریابم و حدیث را بر آن عرضه کنم. این، کار کسانی است که در علم تجربی، به طور خاص آگاهی دارند؛ ثانیاً پایه های علم، لرزان است و هرچه باشد، فرضیه است. با این حال، در مواردی از بعضی مسائل این علم، استفاده شده است، مثل آن جا که پیامبر (ص) فرمود: من، سردی دست شیطان را در حال نماز خواندنم، احساس کردم. ۱۳

● مخاطبان این کتاب، چه کسانی هستند؟ اهل تشیع یا اهل تسنن؟ اگر مخاطبان این کتاب، علمای سنی باشند، آیا این کتاب یا کتاب أضواء علی السنة المحمدية و مطالبی که در الغدير آمده است، تاثیری در میان آنها داشته است؟ یا تعصب، مانع از پذیرش استدلال ها و منطق است؟ آیا از مطالبی که قبلاً منتشر شده است، مانند: کتاب عقبات الانوار و ... استفاده کرده اید؟

بنده، بیشتر احادیث را از صحاح و مسانید پیدا کرده ام و خودم عرضه کرده ام. گاهی هم بعضی از احادیث را از کتاب أضواء علی السنة المحمدية یا الغدير نقل کرده ام و دلیل آن، این بوده است که این کتب، حدیثی را از مصدري نقل کرده اند که آن مصدر، در اختیار من نبوده است. اما درباره تاثیر این گونه کتب، باید گفت که این کتاب ها در میان الأزهری ها کم اثر است، اما در میان روشنفکران، جوانان و آزاداندیشان، کم و بیش اثر داشته است. اثر الغدير در رفع شبهات، از تقریظ هایی که برایش آمده است، قابل ارزیابی است. آن مرد می نویسد که اساتید، در مصر می گفتند: «الغدير، أسطورة»

تاریخیه» و من هم این را باور کرده بودم؛ ولی بعد از خواندن این کتاب، فهمیدم که چقدر معلّمان ما جنایتکار بودند و یک حقیقت واضح را به عنوان اسطوره برای ما معرفی کرده اند.

● آیا جمع بین روایت و درایت، آن گونه که شما در این کتاب در خصوص کتب

اهل سنت نموده اید، در مورد کتب حدیثی شیعه نیز عملی است؟

همان گونه که مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی، صاحب کتاب القول الصراح فی نقد الصحاح - که یکی از خدماتش نقد احادیث شیعه است - آرزو می کرد، مسلماً این کار را باید انجام بدهیم. کتب شیعه از اشکالاتی که بر احادیث عامه وارد است، منزّه نیست. باید مجموعه ای از حدیث شناسان تشکیل شود و با توجه به ضوابطی که در حدیث است، این کار را انجام بدهند. البته دو تن از علمای ما یعنی مرحوم شوشتری و مرحوم سید هاشم معروف الحسنی این کار را کرده اند و شایسته است در «دارالحدیث»، این کار را انجام بدهند.

● چرا برای نقد احادیث، از منابع اهل سنت و احادیثی که راویانشان اهل سنت

هستند، شروع کردید؟ مگر ما در منابع شیعی چنین مشکلی را نداریم؟ آیا بهتر

نبود به نقد خود می پرداختیم تا این کار، هجمه به عامه تلقی نشود؟

عالمی وارد دهی شد. دید که مردم در هنگام وضو گرفتن، بر چاروق مسح می کنند. وقتی علت را پرسید، گفتند: «آخوند ما چنین گفته است». آخونده را خواست و به او گفت: «چرا چنین دستوری داده ای؟». گفت «اینها نماز نمی خواندند و می گفتند چاروق باز کردن و مسح بر بشره کشیدن، با کار کشاورزی سازگار نیست. من گفتم اگر بر چاروق بکشید، کافی است. تا این جا را من به گردنشان گذاشتم. بقیه کار را شما انجام بده و بگو که چاروق را باز کنند». این کاری که ما انجام داده ایم، نیمه راه است و دیگران باید آن را پی بگیرند.





امیر مؤمنان (ع) می فرماید: هر کس در خانه خود بنشیند و مورد هجوم قرار گیرد، خوار می شود. <sup>۱۴</sup> انگیزه ما این بود که جلوی این موجی را که وهابیان ایجاد کرده اند و بر احادیث و کتاب های ما هجوم آورده اند، بگیریم و برای این که بتوانیم از خود دفاع کنیم، این مشکلات را بیان کردیم. به علاوه، ما معتقدیم که احادیث، دارای سرچشمه واحدی است و مقدار زیادی از احادیث صحاح و مسانید، در کتب ما وجود دارد. ما در حدّ توان، این راه را روشن کرده ایم. بقیه را دیگران باید بر عهده بگیرند.

● حضرت عالی، عقل را به عنوان یکی از معیارها در بررسی حدیث دانستید. این معیار را کدام حدیث، تأیید می کند؟ آیا حدیثی داریم که به ما دستور بدهد تا احادیث را بر عقل، عرضه کنیم؟ دیگر این که پذیرش این معیار، باعث نمی شود که هر کس حدیثی را بر عقل خودش عرضه کند و بگوید با عقل من سازگار نیست و در نتیجه، از پذیرش آن ابا کند؟

اولاً در حجّیت عقل از نظر قرآن، جای بحث نیست. قرآن، عقل را بیش از پنجاه بار با ساختار مختلف به کار برده است. لابد یک عقلی نزد قرآن، حجّت است که جمله «لعلکم تعقلون» را به کار برده؛ وگرنه اگر عقل، هیچ نوع حجّیتی نداشته باشد، دعوت مردم به عقل، یک دعوت بیخود و بیجا خواهد بود. ثانیاً عقل سلیم، عقلی است که عموم بشر، آن را پذیراست. هیچ عقلی نیکوکار و بدکار را یکی نمی داند. البته ممکن کسی پیدا بشود و حتی این را هم منکر شود. بحث در «شواذ الافراد» نیست؛ بلکه بحث درباره انسان های متعارفی است که در همه دنیا وجود دارند.